

## جریان شناسی «شبهه ابن کمونه» و چگونگی انتساب آن به شیخ اشراق

محمد (جلال الدین) ملکی \*

DOI: 10.22096/EK.2021.530845.1366

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۰۱]

### چکیده

در آثار حکما و متکلمان شبهه‌ای را به ابن کمونه نسبت داده‌اند که وی در آن شبهه «دلیل ردّ دو خدایی را کافی به مقصود ندانسته است» و در شماری از آثار حکما و متکلمان این شبهه آمده است. شبهه ابن کمونه ناظر به برهان مشهور ترکیب است. او وجود دو واجب‌الوجود را به‌گونه‌ای پنداشته و فرض کرده است که مستلزم ترکیب آنها نباشد، در این صورت برهان ترکیب بی‌اثر می‌شود. از این رو، شماری از حکما و متکلمان با ذکر شبهه درصدد برآمده‌اند تا پاسخ این شبهه را بدهند و این معضل را حل کنند. در پاسخ برخی از آنان این مسئله عنوان شده است که ریشه این شبهه در آثار شیخ اشراق است. این مقاله برآن است با بررسی تاریخی این شبهه چگونگی انتساب آن را به سهروردی پاسخ گوید و به این نکته توجه دهد که عبارتی که در کتاب المشرع و المطارحات سهروردی آمده با عبارت ابن کمونه تفاوت دارد و نمی‌توان گفت ریشه این شبهه در آثار سهروردی است.

**واژگان کلیدی:** شبهه ابن کمونه؛ برهان ترکیب؛ ریشه شبهه؛ سهروردی.



### مقدمه

در آثار حکما شبهه‌ای معروف به «شبهه ابن کمونه» به وی نسبت داده شده است که از زمان طرح این شبهه تا کنون مورد توجه علما و فیلسوفان و متکلمان بوده و هست. در شماری از آن‌ها به این مسئله اشاره شده که ریشه این شبهه در کتاب المشارع والمطارحات به تصریح، و در کتاب التلویحات به اشاره آمده است؛ نگارنده در این مقاله می‌خواهد به این مسئله بپردازد که آیا در واقع ریشه این شبهه در آثار شیخ اشراق است و این نسبت به وی چقدر با واقعیت هم‌خوانی دارد. از این رو نخست اصل شبهه را نقل و سپس کلمات حکما را بازگو و سرانجام به سخن شیخ اشراق خواهد پرداخت تا اساس این نسبت ریشه‌یابی شود. اصل شبهه این است:

«لِمَ لا يجوز أن تكون هناك ماهيتان بسيطتان الكنه متباينتان بتمام الذات ويكون قول الوجود عليها قولاً عرضياً.» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/ ۱۳۲)

حال با ذکر کلمات شماری از حکما به بررسی و مقایسه آن کلمات، با اصل شبهه و سخن شیخ می‌پردازیم و در ادامه نیز به جریان شناسی تاریخی این شبهه اشاره و چگونگی این نسبت به شیخ اشراق بررسی می‌شود. صدرالدین شیرازی در الأسفار الأربعة در چند سطر تعدد واجب را بیان و ابطال آن را نیز ذکر می‌کند و سپس در ادامه مطلب خود با این عبارت به بیان سخن شیخ اشراق می‌پردازد.

«والشبهة مما أوردها هو أولاً في المطارحات تصريحاً وفي التلويحات تلميحاً ثم ذكرها ابن كمونه وهو من شراح كلامه في بعض مصنفاته واشتهرت باسمه، ولأصراره على اعتبارية الوجود وأنه لا عين له في الخارج تبعاً لهذا الشيخ الإشراقي قال في بعض كتبه: «أن البراهين التي ذكرها إنما تدل على امتناع تعدد الواجب مع اتحاد الماهية وأما إذا اختلفت، فلا بد من برهان آخر ولم أظفر به إلى الآن.»» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۶۰-۶۳)

ملاصدرا بی‌آنکه اشاره‌ای به مصدر بکند این عبارت را از دوانی نقل کرده و او نیز از رساله ابن کمونه، یعنی از المطالب المهمة من علم الحكمة نقل کرده است<sup>۱</sup>، و همچنین در جلد یکم الأسفار الأربعة، به بیان این شبهه پرداخته است. وی در همین قسمت از عبارت است که برخی از نقدهای خود را متوجه شیخ اشراق کرده است و گرچه اصل إشکال از صدرا نیست، همان‌گونه که اشاره شد، وی إشکال را از دوانی نقل می‌کند، ولی به‌گونه‌ای این شبهه را به سهروردی نسبت می‌دهد، و می‌نویسد:

۱. نک: ابن کمونه، ۱۳۸۲: ۷۸.

جریان شناسی «شبهه ابن کمونه» و چگونگی انتساب آن به شیخ اشراق / ملکی ۱۳۱

مما ينسب إلى ابن كمونة، وقد سماه بعضهم بافتخار الشياطين، لاشتهاره بابتداع (متن: بابتداء) هذه الشبهة العويصة والعقدة العسيرة الحل، فإني قد وجدت هذه الشبهة في كلام غيره ممن تقدمه زماناً، وهي أنه: «لِمَ لا يجوز أن يكون هناك هويتان بسيطتان مجهولتا الكنه مختلفتان بتمام الحقيقة يكون كل منهما واجب الوجود بذاته ويكون مفهوم الواجب الوجود منتزعاً منهما ...» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۸/ ۱۳۲)

ملاصدرا در این عبارت در پی حل شبهه بر آمده است و به نکته‌ای اشاره کرده که شایسته یاد سپاری است. موی عبارتی که در الأسفار الأربعة آورده بعینه در چند اثر خود به ویژه در تعلیقات خود بر الاهیات شفاء<sup>۱</sup> و شرح الهدایة الأثریة، همان «وجه الاندفاع» را آورده است. (شیرازی، ۱۳۱۵: ۲۹۱ و ۲۹۲)

### خلاصه پاسخ ملاصدرا از شبهه ابن کمونه

پیش از این که به بیان پاسخ ملاصدرا پرداخته شود، پرسش اصلی ابن کمونه را که متن عربی آن در صفحات پیشین گذشت به اختصار بیان می شود تا پاسخ ملاصدرا روشن تر گردد. ابن کمونه می گوید: «چه مانعی دارد که دو واجب الوجود باشد، هر دو واجب، بسیط باشند و به تمام معنا از یکدیگر متباین باشند و اشتراک در مفهوم وجوب و وجود به اعراض آنها باز گردد.»

ابن کمونه با این استدلال حدّ وسط برهان توحید را که ترکّب در ذات است خدشه دار می کند و در واقع «برهان توحید» به نوعی عقیم می شود. ملاصدرا در پاسخ می گوید: فرض می گیریم که واقعاً دو ذات بسیط و کاملاً متباین وجود دارد و از هر دو فرض مفهوم واجب الوجود انتزاع می شود. می پرسیم: آیا این مفهوم از خود ذات فهمیده می شود و یا با ملاحظه یک حیثیت خارجی انتزاع می گردد. (سبزواری در حاشیه این دو احتمال را به ترتیب بر «خارج محمول و محمول بالضمیمه» منطبق کرده است.) اما با پذیرش فرض فوق هر دو احتمال محال است. احتمال دوم به این معناست که وجود و وجوب یک صفت عرضی است و بر پایه استدلال مستلزم معلولیت و امکان هر دو واجب است. اما احتمال اول نیز مسلماً باطل است؛ زیرا که از یک سو فرض شده که مفهوم واجب الوجود از حاق ذات هر دو واجب، بدون ملاحظه هیچ حیثیت دیگری، انتزاع می شود و از سوی دیگر، ادعا شده که دو واجب کاملاً از یکدیگر متباین هستند و هیچ اشتراکی

درحقیقت ندارند؛ چگونه ممکن است که یک مفهوم واحد از حاق دو حقیقت انتزاع شود، ولی دو حقیقت کاملاً متخالف باشند و هیچ نقطه اشتراکی نداشته باشند.<sup>۱</sup> اصل این برهان از مشائیان است که صدرا در این جا تقریر کرده است. برهانی که خود اقامه کرده در ادامه به آن خواهیم پرداخت. رکن پاسخ صدرا به شبهه این است که واجب الوجود مفهوم واحد است و امکان ندارد که یک مفهوم از دو واجب کاملاً متباین فهمیده شود.<sup>۲</sup>

اگر در چینش مطالب و بیان دیدگاه‌های حکمایی که به نقد شبهه پرداخته‌اند ترتیب تاریخی را مراعات شود، حکمایی از مکتب شیراز به این شبهه پرداخته‌اند که در ادامه، یعنی در جریان شناسی تاریخی شبهه این کمونه به این حکما اشاره خواهد شد، اما در این مقاله با توجه به گنجایش آن به بیان دیدگاه‌های شماری از حکما خواهیم پرداخت که بیشتر از دیگران به این شبهه پرداخته‌اند، از این رو پس از ملاصدرا، به ملاحادی سبزواری می‌رسیم. وی در شرح المنظومة ذیل عنوان «غرر فی ذکر شبهة ابن کمونة ودفعها» با این بیت: «هویتان بتمام الذات قد / خالفتا لابن الکمونة استند؛ دو هویت واجب که به تمام ذاتشان با یکدیگر مختلف باشند، به ابن کمونه نسبت داده‌اند» مباحث خود را آغاز می‌کند. او پس از ذکر شبهه ابن کمونه با اندکی تغییر، همان پاسخ ملاصدرا را ذکر کرده و می‌نویسد:

انتزاع مفهوم واحد از حقایق مختلف «من حیث هی مختلفة» ممکن نیست؛ زیرا مفهوم واحد که در محیط ذهن می‌آید ما به ازای واحد می‌خواهد. در این صورت، آیا می‌شود دو ذاتی که به تمام ذات متخالفند بدون هیچ قدر مشترکی منشأ انتزاع یک مفهوم بشوند.<sup>۳</sup>

پس از سبزواری بایسته است، نگاه حکیم آقا علی مدرّس زنوزی از مکتب فلسفی تهران پیرامون این شبهه دیده شود. این حکیم الاهی که خود از بزرگ‌ترین حکمای نظام صدرایی است می‌نویسد:

قد حَقَّقْنَا فِي أُصُولِ الْحَكْمِ قَاعِدَةَ الْإِلَهِيَّةِ، لِدَفْعِ الشَّبَهَةِ الشَّيْطَانِيَّةِ الْمُنْسُوبَةِ إِلَى ابْنِ كَمُونَةَ، الصَّادِرَةَ عَنِ شَيْخِهِ وَاسْتَادِهِ شَيْخِ الْإِشْرَاقِيِّينَ، يَدْفَعُ بِتِلْكَ الْقَاعِدَةِ بَعْضَ شَبَهَةِ هَذَا السَّيِّدِ الْجَلِيلِ.

(مدرّس زنوزی، ۱۳۷۸: ۲ / ۲۲۳)

حکیم زنوزی پس از بیان این عبارت همان استدلال ملاصدرا را تقریر می‌کند و در ادامه با توجه به اتحاد موجودات که در واقع معنای واحدی هستند به ابطال این شبهه می‌پردازد؛ اما نکته‌ای که در این متن مطرح شده این است که حکیم زنوزی نیز به پیروی از ملاصدرا اصل شبهه

۱. نک: شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۳۳/۱.

۲. نک: مصباح، ۱۳۸۳: ۶۰/۲.

۳. نک: سبزواری، ۱۳۷۹: ۵۱۴ / ۲.

جریان شناسی «شبهه ابن کمونه» و چگونگی انتساب آن به شیخ اشراق / ملکی ۱۳۳

را به سه‌رودی نسبت داده و حتی او را استاد ابن کمونه قلمداد کرده است که این با تاریخ‌سازی ندارد و این تعبیر از ابن حکیم شایسته نیست (شاید توجیه شود مراد وی از استاد و شیخ، اصطلاحی باشد ولی از سیاق عبارت استاد اصطلاحی بر نمی‌آید).

علامه طباطبایی، ابن حکیم رازدان نیز در حواشی خود به الأسفار الأربعة و نهاية الحکمة بیشتر از جای دیگر به این شبهه پرداخته است. در اسفار ذیل همان جاهایی که ملاصدرا این شبهه را مطرح کرده، حواشی ایشان نیز آمده است. در این جا تنها به گفتار ایشان در نهاية الحکمة بسنده می‌شود. علامه می‌نویسد:

برهان آخر: لو تعدد الواجب بالذات، كأن يفرض واجبان بالذات وكان وجوب الوجود مشتركاً بينهما ... إلخ: وأورد عليه الشبهة المنسوبة إلى ابن کمونه، وفي الأسفار أن أول من ذكرها الشيخ الإشراقى فى المطارحات. (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۳۳۹-۳۴۰)

علامه در پاسخ این شبهه می‌نویسد: بر این برهان شبهه‌ای وارد شده که آن را به ابن کمونه نسبت داده‌اند، اما در اسفار ملاصدرا آمده است که این شبهه را شیخ اشراق در کتاب المطارحات خود آورده، پس از وی ابن کمونه که شارحان آثار اوست در یکی از مصنفات خود آن را ذکر کرده است و از این رو به نام «شبهه ابن کمونه» شهرت یافته است. علامه در ادامه می‌نویسد: چنان‌که ملاحظه می‌گردد این شبهه بر قول قائلان به اصالت ماهیت وارد است که به شیخ اشراق و پیروان مکتب او نسبت می‌دهند و همچنین بر قول حکمای مشا که طرفدار اصالت وجودند، اما وجودهای اشیا را با یکدیگر متباین می‌دانند. اما این شبهه بر دلیلی که در این جا اقامه شد، مبتنی بر اصالت و وحدت وجود است و وجود را یک حقیقت واحد در همه موجودات بالا و پست می‌داند که ذومراتب و مشکک است، وارد نیست. پاسخی که به این شبهه داده‌اند این است که چنین شبهه‌ای مبتنی بر انتزاع یک مفهوم واحد از چند مصداق مختلف و متباین است و این امکان‌پذیر نیست.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود علامه طباطبایی پاسخ ملاصدرا و ملاحادی سبزواری چندان نپسندید و بر مبنای خود به این شبهه پاسخ داد که در نهاية الحکمة و تعلیقات خود بر الأسفار الأربعة آمده است.<sup>۱</sup>

استاد عابدی شاهرودی نیز این شبهه را در ذیل تقریر برهان صدیقین به تفصیل بررسی کرده است و تقریباً همان پاسخ علامه را به‌گونه‌ای دیگر تقریر کرده که در واقع به دفع شبهه پرداخته است و

۱. نک: شیرازی، ۱۹۸۱: ۱، تعلیقه علامه طباطبایی.

او بر اساس برهان صدیقین این شبهه را بی‌اساس دانسته است.<sup>۱</sup>

### جریان‌شناسی شبهه ابن کمّونه

تا این‌جا اصل شبهه ابن کمّونه مطرح و پاسخ‌های چندین نفر از حکمای بزرگ هم به اختصار ذکر شد. همان‌گونه که پیشین از این اشاره شد، بنای این مقاله براین است که «جریان‌شناسی شبهه ابن کمّونه و چگونگی انتساب آن را به شیخ اشراق» در این‌جا بررسی نماید.

اگر ما با نگاه تاریخی به این شبهه بنگریم، به این واقعیت پی خواهیم بُرد که این شبهه را نه ابن کمّونه ابداع کرده است، و نه ریشه آن در کلمات شیخ اشراق است کما این‌که میرداماد به این مسئله تصریح کرده است. این خلاصه آن چیزی است که از بررسی تبارشناسی این شبهه به دست می‌آید. اما آشخور این شبهه کجاست و از چه زمانی این شبهه مطرح شده و آن عبارتی که در آثار ملاصدرا و دیگر حکما با عنوان «شبهه ابن کمّونه» آمده در کدام یک از آثار مکتوب ابن کمّونه آمده است و چقدر با همدیگر همسانی دارند، از جمله مسائلی است که باید با دقت تاریخی بررسی و سند نگاری شود.

گزارش تاریخی و نقد کلام حکما: بنا به گزارش تاریخ فلسفه و فیلسوفان، نخستین کسی که این شبهه را ابداع کرده است، ابرقلس از اهالی آفریقا و از شاگردان افلاطون است. این شخص آثاری در حکمت دارد و کتابی هم دارد که در آن این‌گونه شبهات و از جمله این شبهه توحیدیه آمده است<sup>۲</sup> غیر از این گزارش که مربوط به دنیای غیرمسلمان است، گزارشی مستندتر از آن در آثار اسلامی آمده است و آن این‌که این شبهه در قالب یک پرسش از امام جعفر صادق (علیه‌السلام) شده است. هشام ابن حکم نقل می‌کند: پرسشگری از امام همام پرسید: «لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ صَانِعَ الْعَالَمِ أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ.» (طبرسی، بی‌تا، ۳۳۱ و ملا صالح مازندرانی، بی‌تا، ۵۵ و مجلسی، بی‌تا، ۲۳۰)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود گویی متن این پرسش با همان متنی که ملاصدرا در شيرازی و ملاحادی سبزواری به عنوان «شبهه ابن کمّونه» نقل کرده‌اند افزون بر همسانی معنای دو جمله، تا حدّ بخشی از عبارت در الفاظ نیز مطابقت دارد. با توجه به منابع روایی که این شبهه را نقل کرده‌اند، چگونه می‌توان آن را به ابن کمّونه نسبت داد و افزون بر این، ریشه آن را در آثار شیخ اشراق جست‌وجو کرد. گذشته از این، بزرگ‌ترین فیلسوف جهان اسلام که خود رساله‌ای در ردّ این شبهه

۱. نک: سهروردی، ۱۴۰۰: ۷ / ۳۷۵، المشرع الرابع.

۲. نک: إشکوری دیلمی، ۱۳: ۱ / ۳۶۷-۳۷۲.

جریان شناسی «شبهه ابن کمونه» و چگونگی انتساب آن به شیخ اشراق / ملکی ۱۳۵

دارد، میرداماد حسینی استرآبادی است. وی در اول کتاب التقدیسات می‌نویسد: این شبهه که به ابن کمونه نسبت داده‌اند، چیزی نیست که وی اولین کسی باشد که این تشکیک را مطرح کرده است.<sup>۱</sup> استاد حسن‌زاده آملی هم در ادامه سخن میرداماد می‌نویسد: انتساب این شبهه به ابن کمونه خالی از دغدغه نیست.

شاید در این جا این اشکال مطرح شود که شبهه ابن کمونه ناظر به برهان ترکیب است و این روایت وجود دو خدا را از امام می‌پرسد. در پاسخ می‌توان گفت: اصل عبارت ابن کمونه در طول تاریخ آن قدر نقل به نقل شده و از قالب نقل به الفاظ خارج شده است و عباراتی در رساله او آمده با عباراتی که حکما و به‌ویژه ملاصدرا و سبزواری نقل کرده‌اند تفاوت دارد و این حدیث با عبارت ملاصدرا و سبزواری هم‌خوانی دارد. از سوی دیگر اصل عبارت ابن کمونه نیز در واقع در ضمن مطرح کردن دو خدایی برهان ترکیب را زیر سؤال می‌برد.

تنها چیزی که در این جا می‌توان گفت: این است که این شبهه به یقین پیش از ابن کمونه در منابع روایی و در کتاب‌های کلامی شیعه و سنی مطرح بوده است. در سده نخستین که یکتاپرستی از سوی رسول خدا مطرح شد، این گونه شبهات نیز از سوی کسانی که پذیرفتن یکتایی خدا برای آنان دشوار می‌نمود و یا از سوی معاندان این مسئله مطرح می‌شد و امامان شیعه و متکلمان، فیلسوفان بزرگ با این گونه پرسش‌ها روبه‌رو بودند؛ ولی در سده هفتم که تب و تاب این گونه شبهات فروکش کرده بود و یکتایی و بی‌همتایی خداوند به‌نوعی پذیرفته شده بود، یک‌باره ابن کمونه که تبار یهودی‌گری نیز دارد، این مسئله را در دنیای اسلام دوباره مطرح کرد و به گونه‌ای جنجالی به پا کرد، و فیلسوفان در همان سده و پس از آن عکس‌العمل نشان دادند و به گونه‌ای که برخی از فقیهان برای حل آن دست‌به‌دامان حضرت ولی عصر شدند، در این کشمکش‌ها این شبهه به نام وی ثبت و مشهور به «شبهه ابن کمونه» شد. پرداختن به آن ماجرا از حوصله این مقاله خارج است. محقق خوانساری صاحب کتاب مشارق الشموس که از وی به عقل الحادی عشر تعبیر می‌کنند می‌گفت: اگر حضرت حجّت ظهور کند از او هیچ معجزه‌ای نمی‌خواهم جز این که شبهه ابن کمونه را حل کند.<sup>۲</sup>

پیشینه نسبت: نخستین کسی که این شبهه را به ابن کمونه نسبت داده، جلال‌الدین دوانی است.<sup>۳</sup> بعد از دوانی، حکمای بسیاری از جمله محمد خفری، میرداماد، ملاصدرا، ملاهادی

۱. نک: سبزواری، ۱۳۷۹: ۲/۵۱۵، تعلیقه حسن‌زاده آملی.

۲. نک: کاشف الغطاء، ۱۴۲۶: ۲۴۹.

۳. نک: دوانی، ۱۳۸۱: ۱۲۷-۱۶۶.

سبزواری تا علامه طباطبایی به این شبهه پرداخته‌اند و شماری نیز آن را به ابن کفونه نسبت داده‌اند. گرچه میرداماد همان طوری که اشاره شد، او را ابداع کننده این شبهه نمی‌داند. حال باید به این مسئله اشاره شود عبارتی که به عنوان «شبهه ابن کفونه» آمده است با چه عبارتی است و چقدر با عبارتی که ملاصدرا و دیگر حکما نقل کرده‌اند مطابقت دارد. در آثاری که از ابن کفونه در دست هست، این عبارت که ملاصدرا و شماری دیگر از حکما نقل کرده‌اند، یعنی: «لَمْ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ بَسِيطَانٌ مَجْهُولَتَا الْكُنْهَ... قَوْلًا عَرْضِيًّا» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۱ / ۱۳۲) با این عبارت با این الفاظ نیامده است، و اما عبارتی که ملاصدرا در جلد ششم، یعنی «إن البراهين التي ذكرها إنما تدل على امتناع تعدد الواجب مع اتحاد الماهية وأما إذا اختلف، فلا بُدَّ من برهان ولم أظفر به إلى الآن» نقل می‌کند و اولین کسی که این عبارت را نقل کرده جلال‌الدین دوانی است و همو به ابن کفونه نسبت داده است<sup>۱</sup> در رساله المطالب المهمة من علم الحكمة همانند این عبارت آمده است. او در این رساله می‌نویسد: «فقد بان من هذا، استحالة وجود واجبين متشاركين في الماهية... ولم أظفر به إلى الآن إلا من الطرق التي يختلط فيها الفاعلية للعالم.» (ابن کفونه، ۱۳۸۲: ۷۷-۷۸) خلاصه عبارت وی این است: نوع واجب الوجود منحصر در شخص واحد است؛ زیرا هویت واجب عین ماهیت اوست. این برهان تنها استحاله وجود و واجب را که در ماهیت مشترک اثبات می‌کند، اما نمی‌توان استحاله دو واجب را که هر کدام نوع منحصر در خرد باشند و در وجوب وجود مشترک باشند، نتیجه می‌گیرد؛ زیرا وجوب امری عدمی است و امتناع این احتمال باید با برهانی غیر از برهان یاد شده اثبات شود «و من تا کنون به چنین برهانی دست نیافته‌ام». حکمای مکتب شیراز نیز به این شبهه توجه کرده‌اند، ولی هیچ یک، از آنان چه دوانی و چه خفری به تبارشناسی نپرداخته‌اند و همانند ملاصدرا که به شیخ اشراق نسبت می‌دهد اشاره نکرده‌اند. نکته دیگر این که ابن کفونه خود نیز این شبهه را مطرح و پاسخ داده است. از این رو در کتاب الجدید فی الحکمة دلایل گونه‌گونی بر اثبات انحصار نوع واجب آورده و در ضمن یکی از استدلال‌ها به دفع شبهه مذکور پرداخته است.<sup>۲</sup>

تا این جا، اصل شبهه با عبارتی که صدرا و سبزواری آورده‌اند و همچنین عبارت ابن کفونه بررسی شد و پاسخ شبهه نیز داده شد. در ادامه باید سه مسئله با دقت فلسفی بررسی شود.

یکم این که آیا پیش از شیخ اشراق این شبهه مطرح بوده یا نه؛ دوم این که نسبت آن به شیخ

۱. نک: دوانی، ۱۴۱۱: ۱۶۴.

۲. نک: ابن کفونه، ۱۳۸۵: ۵۶.



جریان شناسی «شبهه ابن کمونه» و چگونگی انتساب آن به شیخ اشراق / ملکی ۱۳۷

اشراق چگونه است، و سوم همسانی عبارت ابن کمونه با عبارت نقل شده از سوی حکمای ناقد ابن کمونه تا چه اندازه است.

در پاسخ پرسش اول می‌توان گفت: با توجه به شواهد تاریخی و روایی این شبهه پیش از شیخ اشراق مطرح بوده است. کما این که در صفحات پیشین این مقاله عین عبارت از هشام ابن حکم نقل شد که در احتجاج طبرسی، آمده است اگر همین را ملاک قرار دهیم که طبرسی آن را از هشام ابن حکم نقل کرده که وی متعلق به سده دوم است. و افزون بر آن همانند این شبهه در کتاب البدء و التاريخ آمده است: «قال بلعم بن باعوراء: العالم قدیم وله مدبر یدبر وهو خلافه من جمیع المعانی» (ابن کمونه، ۱۳۸۳: ۱۵) با توجه به این دو منبع و کلمات ابرقلس، چرا و چگونه ملاصدرا ریشه این شبهه را آثار شیخ اشراق دانسته است. در پاسخ این چرا باید گفت: ملاصدرا در دو جای الأسفار الأربعة که نشانی داده شد به این شبهه پرداخته و در آثار دیگرش نیز همین مطالب الأسفار الأربعة را به گونه‌ای تکرار کرده است. نخست نگاهی به عبارت جلد اول می‌اندازیم تا چگونگی ریشه‌یابی این نسبت معلوم شود. عبارت ملاصدرا در جاهایی که به این شبهه پرداخته گونه‌گون است. یک جا می‌گوید:

مشهور است که این شبهه را ابن کمونه ابداع کرده است. در ادامه می‌گوید: من این شبهه را در کلمات کسی که مقدم بر ابن کمونه است یافته‌ام. (شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/ ۱۳۲)

در عبارت ملاصدرا «کسی که از نظر زمانی مقدم به ابن کمونه است» مشخص نشده است. هم می‌تواند شیخ اشراق و هم می‌تواند ابوالبرکات و هر حکیم دیگری که پیش از او به این شبهه پرداخته باشد. تنها در یک نسخه خطی الأسفار الأربعة، شخص دیگری غیر از ملاصدرا ضمیر «غیره» را در حاشیه آن نسخه به شیخ اشراق ارجاع داده است.<sup>۱</sup> گذشته از یکدست نبودن عبارت ملاصدرا که یک جا می‌گوید: این شبهه را ابن کمونه ابداع کرده، و یک جا می‌گوید: من در عبارت کسانی که مقدم بر ابن کمونه هستند این شبهه را پیدا کردم. او خود از دوانی نقل کرده و دوانی هم چنین نسبتی به سهروردی نداده است. افزون بر این، شیخ اشراق در هیکل چهارم رساله هیکل الثور همین مطلب را نقل و رد می‌کند. دوانی نیز در شرح خود ضمن اشاره به شبهه ابن کمونه، با این که شارح متن سهروردی است و قاعدتاً باید همه جانبه متن را شرح کند، اصلاً به این نکته که ریشه شبهه ابن کمونه در آثار سهروردی است اشاره نکرده است.<sup>۲</sup> جالب‌تر این که دشتکی هم در شرح این فراز سخن سهروردی هیچ اشاره‌ای به این نکته نکرده است که ریشه این شبهه در آثار شیخ اشراق

۱. نک: سبزواری، ۱۳۷۹: ۱/ ۵۱۵، تعلیقه استاد حسن زاده آملی.

۲. نک: دوانی، ۱۴۱۱: ۱۶۵.

است. دشتکی تنها به نقل عبارت دوانی از رساله اثبات واجب بسنده کرده و به نقد آن پرداخته است.<sup>۱</sup> نکته دیگر این که عبارتی که ملاصدرا در این جا نقل کرده «لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ...» در رساله ابن کمونه و در عبارت شیخ اشراق با این الفاظ نیامده است، مگر این که بگوییم با دخل تصرف ملاصدرا در عبارت که عادت اوست، نقل به معنا شده است. پس چرا در جلد ششم الأسفار الأربعة ریشه آن را در کلمات شیخ اشراق دانسته است. مهم تر این که عبارتی که ملاصدرا در این جا نقل کرده با همان کلامی که در رساله هشام ابن حکم آمد تا حدودی در الفاظ نیز عین هم هستند. گذشته از این، همان گونه که اشاره شد ملاصدرا هرچه پیرامون این شبهه نقل کرده از جلال الدین دوانی است، نه دوانی و نه هیچ حکیم دیگر، چنین نسبتی را به سهروردی نداده است. این تنها ملاصدراست که چنین نسبتی را به شیخ داده و بقیه هم پس از او چنین کرده اند. برخی دیگر بر این باورند که این کمونه در شبهه ای که به نام او مشهور شده مبدع و مبتکر نبوده، ولی در تقریر و نشر آن نقش داشته است. این مطلبی است که شواهد تاریخی آن را تأیید می کند، ولی وی در این جا به نکته ای تأکید می کند که ریشه این شبهه در آثار شیخ اشراق است و پیش از او در جایی مطرح نشده است.<sup>۲</sup> این قسمت از سخن این فلسفه دان معاصر با گزارشات تاریخی که به برخی از آنها اشاره شد، سازگاری ندارد.

ملاصدرا می نویسد: این شبهه اولاً در کتاب المطارحات به تصریح آمده و سپس در التلویحات تلمیحاً ذکر شده و سپس ابن کمونه آن را ذکر کرده و به نام او مشهور شده است، و او اصرار به اعتباریت وجود می کند و در این نظر از شیخ اشراق پیروی کرده است. ملاصدرا در ادامه می نویسد: او در بعضی از کتاب هایش می نویسد:

«إن البراهین الّتی ذکرها إنّما تدلّ علی امتناع تعدد الواجب مع اتحاد الماهیة وأما إذا اختلفت، فلا بدّ من برهان آخر ولم أظفر به إلى الآن.» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۶/۶۳)

اولاً این عبارت، به جز «ولم أظفر به إلى الآن» بقیه از آن جلال الدین دوانی است که در صفحات پیشین نشانی داده شد و چندان نسبتی با ابن کمونه و شیخ اشراق ندارد و گویی نقل به معنا شده است؛ چرا که ابن کمونه در رساله المطالب المهمّة در بحث چهارم از فصل چهارم کما این که اشاره شد، به بحث درباره وحدت واجب الوجود پرداخته و نوع واجب را منحصر در شخص او می داند. وی سپس از طریق ضرورت وجود اشتراک و امتیاز در واجب در صورت تعدد، اختلاف در هویت را یا به واسطه نفس ماهیت واجب می داند و یا از سوی امری زائد بر ذات قلمداد می کند،

۱. نک: دشتکی، ۱۳۸۲: ۱۸۰.

۲. نک: دینانی، ۱۳۷۶: ۱/۳۸۶.

جریان شناسی «شبهه ابن کمونه» و چگونگی انتساب آن به شیخ اشراق / ملکی ۱۳۹

سپس می‌گوید: اگر اختلاف از سوی ماهیت باشد موجب می‌شود واجب نوعش در انحصار شخص باشد و در غیر این صورت واجب نیازمند می‌گردد. وی پس از اثبات یگانگی حق در پایان به تقریر شبهه می‌پردازد که معلوم است در آن زمان این شبهه مطرح بوده است، نه این‌که وی مبدع آن شبهه بوده. وی در ادامه می‌نویسد: برهانی که اقامه شده کافی به مقصود نیست؛ چرا که از این برهان محال بودن دو واجب که در ماهیت مشترک اند ثابت شد، اما این برهان نمی‌تواند محال بودن دو واجب را از هر جهت ثابت کند؛ زیرا عقلاً جایز است که دو موجود باشند که نوع هر یک منحصر در شخص بوده و در واجب بودن مشترک باشند. پس اگر این احتمال ممتنع است باید از سوی برهانی غیر از این برهان، آن را ثابت کرد، و من تاکنون به چنین برهانی دست نیافته‌ام، مگر راهی که در آن به اختلاط در فاعلیت و مدیریّت عالم منجر می‌شود.<sup>۱</sup> تا این جا روشن شد عبارتی که از سوی ملاصدرا نقل شده و در نهایت به شیخ اشراق نسبت داده شده است، تقریر نقد گونه جلال الدین دوانی بر مطالب ابن کمونه در بیان «شبهه توحیدیّه» است که در رساله المطالب المهمة من علم الحکمة آمده است و دوانی هم اشاره‌ای به ریشه این شبهه نکرده است و با این عبارت: «ولذلك قال ابن کمونه فی بعض تصانیفه... فهذا لاحتمال إن امتنع کان امتناعه ببرهان غیر هذا البرهان ولم أظفر به إلى الآن...» (دوانی، ۱۴۱۱: ۱۶۶) نقل کرده است. این همان عبارتی است که ملاصدرا نقل کرده است.

شایسته است در ادامه عبارت شیخ اشراق نیز از دو کتاب: التلویحات والمشارع والمطارحات، نقل و بین عبارت ملاصدرا و متنی که به عنوان شبهه نقل کرده و با عبارت هشام ابن حکم، مقایسه شود. شیخ اشراق عبارتی در کتاب التلویحات اللوحیة والعرشیة دارد که ملاصدرا تلمیحاً آن را ریشه شبهه ابن کمونه قلمداد کرده است:

«لو کان فی الوجود واجبان لم یکن الاشتراک بینهما من جمیع الوجوه؛ إذ لا یبذل من ممیز ولا الافتراق من جمیع الوجوه؛ إذ لا یبذل من الشّرکة فی وجوب الوجود؛ فلا یبذل من اشتراک وافتراق، فیلزم إمكان المقسّم والمقسّم وقد فرضنا واجبین، هذا محال. وواجب الوجود لا جزء له من طریق آخر؛ فإنه یصیر معلولاً لجزئه فیمكن.» (سهروردی، ۱۳۹۴: ۳ / ۳۶۹ - ۳۷۰)

اگر اندکی در عبارت کتاب التلویحات دقت شود مسئله به وضوح روشن می‌شود. شیخ در این عبارت می‌گوید:

اگر در نظام هستی دو واجب الوجود باشد (فرض شود) در این صورت این دو ذات

۱. نک: ابن کمونه، ۱۳۸۲: ۶۵ - ۷۷.

واجب، از همه جهات و جنبه‌ها با هم اشتراک و یکسانی ندارند؛ چرا که (برای درست درآمدن فرض دو تایی) ناچار باید چیزی درمیان باشد که جدا کننده این دو از هم و معنا بخش دو تایی باشد؛ از سوی دیگر این دو ذات واجب فرض شده از همه جهات و جنبه‌ها نیز نمی‌توانند از هم جدا و بی‌گانه باشند؛ چرا که دستکم یک چیز و آن هم وجوب وجود (واجب الوجود بودن) این دو را به هم پیوند می‌دهد (تا معنای واجب بودن از آن دو حاصل شود و درست باشد). پس به ناچار هم نقطه اشتراک و پیوند و هم نقطه افتراق و جدایی وجود دارد. در نتیجه این مطلب امکان مقسّم (اشتراک) و مقسّم (افتراق) می‌شود و پیامد آن باز شدن پای امکان در جایی است که فرض بر وجوب است و این ناشدنی است؛ و از سوی دیگر می‌توان گفت: که وجود جزئی که موجب اشتراک و پیوند جزئی که موجب افتراق و جدایی باشد، به جزء داشتن واجب می‌انجامد و هر موجودی که جزء دارد نیازمند و معلول جزء خود خواهد بود و در نتیجه از واجب بودن بیرون آمده و ممکن و معلول و نیازمند می‌شود و این خلاف فرض است.

این سخن و تحلیل شیخ اشراق در این عبارت است، حال باید پرسید از کجای این سخن شبهه این‌گونه استنباط و استخراج می‌شود. بله وی در آغاز سخن دو واجب را فرض کرد و پس از تحلیل، آن را محال دانسته است. مهم‌تر از این که بایسته دقت است شیخ اشراق قبل از این عبارت در قالب دو سؤال و جواب برهان «صرف الوجود» را مطرح می‌کند و در این برهان با توجه به قاعده «بسیط الحقیقة» خداوند را صرف الوجود معرفی می‌کند که بر اساس این برهان دوّمی برای او قابل تصوّر نیست، یعنی وجود بحت و بسیط است، و به این اشاره می‌کند که بر اساس برهان صرف تنها با توجه به وجود و وجوب است که به وحدت واجب می‌رسیم و این برهان از برهان ترکّب قوی‌تر است باز شیخ به این مطلب بسنده نمی‌کند و در ادامه برهان صرف با عبارات عمیق عرفانی و با توجه به قاعده «بسیط الحقیقة» وحدت شخصیت وجود را مطرح می‌کند و می‌نویسد: «فهو الوجود الصّرف البحت الّذی لا یشوبه شیء أصلاً من خصوص و عموم، و ما سواه لمعة عنه، أو لمعة عن لمعة لا یمتاز إلاّ بکماله؛ و لآئه کلّه الوجود و کلّ الوجود.» (سهروردی، ۱۳۹۴: ۳ / ۳۶۷) شیخ با این دو برهان قوی به اثبات وحدانیت حق تعالی می‌پردازد، آیا می‌توان گفت: او القاء کننده شبهه است.

این‌گونه سخن گفتن از سده دوّم به بعد در آثار متکلمان فراوان دیده می‌شود که نیازی به بیان نیست. در نتیجه این عبارت همانند صدها دیگر، با همین بُن مایه در آثار یاد شده آمده است و نمی‌توان آن را تنها به شیخ اشراق نسبت داد کما این که نسبت داده‌اند. چنین عبارتی نیز در کتاب

جریان شناسی «شبهه ابن کمونه» و چگونگی انتساب آن به شیخ اشراق / ملکی ۱۴۱

المقاومات آمده است، گرچه این عبارت خیلی مستند ناقدان قرار نگرفته است، ولی برای تکمیل شدن کلمات شیخ در این باره، ترجمه و عین عبارت کتاب المقامات را در این جا می آوریم تا چگونگی استدلال ناقدان به آن نیز روشن شود. سهروردی می نویسد:

«يقول الخصم: إنهما لا يشتركان في شيء عيني، بل اشتراكهما في أمرٍ اعتباري كما اشترك فيه الواجب والممكن الاشتراك ضروري حتى إن امتنع عن اطلاق الوجود...» (سهروردی، ۱۳۹۶: ۴/ ۲۶۴)

شیخ در این فراز از کتاب المقامات درباره بساطت نفس سخن می گوید و آن را موجود دژاک معرفی می کند و در ادامه سخن را به ماهیت نفس و اشتراک و افتراق آن می کشاند، تا این که می گوید به گونه ای سخن بگویند تا خصم نگوید:

همانا آن دو واجب و شریک فرضی در چیز عینی مشترک نیستند، بلکه اشتراکشان در امر اعتباری است، همان گونه که واجب و ممکن دو امر اعتباری مشترک اند.

همان گونه که ملاحظه می شود سخن شیخ اشراق تحذیری است و در واقع اشکال ملاصدرا و پیروان او درباره اعتباری قلمداد کردن وجود است که سهروردی به آن اشاره کرده است و شبهه ابن کمونه نیز در قول اصالت الماهوی وارد است و از سوی دیگر به باور برخی ها سهروردی اصالت الماهوی است و از این رو با توجه به این مبنا این شبهه ریشه در این سخن شیخ دارد، و حال آن که سهروردی یک حکیم اصالت التوری است و ارتباطی به اصالت الوجود و ماهیت ندارد و اصل شبهه ابن کمونه را نیز می توان در آثار کلامی پیش از شیخ اشراق نیز یافت. این گونه سخن گفتن بسیاری از حکما ریشه در نوع قرائت ملاصدرا از حکمت اشراقی سهروردی دارد که او را اصالت الماهوی معرفی کرده است. این اشتباه صدرای شیرازی از آن جا سرچشمه می گیرد که وی اعتباریت وجودی که سهروردی تعریف می کند به معنای معقول ثانی منطقی گرفته است، با این که مختصر دقتی شود این نکته معلوم می گردد که منظور شیخ از اعتباریت وجود معقول ثانی منطقی نیست تا به اصالت الماهوی بودن شیخ بیانجامد بلکه مراد وی معقول ثانی فلسفی است در ثانی شیخ اشراق این عبارت را از قول خصم نقل می کند و می گوید: «خصم می گوید: وجوب وجود، یک لازم اعتباری است و هر کدام از دو واجب می توانند دارای ذاتی وحدانی باشند. بنابر فرض که تنزل کند، می پذیرد که هر کدام دارای ذاتی هستند. اگر بخواهیم این عبارت را بررسی نماییم تا شباهت آن با سخن ملاصدرا روشن شود، باید نگاهی به مباحث «مشرع چهارم کتاب المشارع و المطارحات» داشته باشیم.

سهروردی «المشرع الزابع» را به مباحثی درباره مقدمات بحث واجب الوجود، اختصاص

داده است. وی نخست در فصل دوم راه‌ها و دلایل اثبات واجب را بیان می‌کند و دو راه برای اثبات واجب ارائه می‌دهد، یعنی نخست وجود و سپس وحدت واجب را ثابت می‌کند. در ادامه سه دلیل را ذکر و به تفریر آن‌ها می‌پردازد و سپس با اشاره به اقوال و سخنان سُست برخی از پیشینیان، به فصل «بحث و تعقب = بحث و پی‌گیری» می‌رسد که در آن سخن ابوالبرکات بغدادی را مبنی بر این‌که: «اگر دو واجب در وجوب وجود مشترک باشند، به ناگزیر نیاز به وجه افتراقی خواهند داشت...» بر می‌رسد. وی در ادامه ضمن ذکر وجه بطلان این سخن، سخنان دیگری از جمله این متن:

«يقول الخصم: وجوب الوجود لازم اعتباری، و لكل واحدٍ منها ذاتٌ وحدانيّةٌ، و على تقدير النزول، لكل واحدٍ منها ذاتياتٌ كما يكون للحقائق البسيطة لا التركيبية.» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۳۹۵)

را از قول خصم نقل می‌کند و بعد بطلان آن را متذکر می‌شود. گویی در این قسمت از کلمات سهروردی یک نوع غفلی از سوی محققان شده است و آن این که سهروردی این فصل از کتاب خود را که ذیل عنوان «بحث و تعقب» آمده به تمامه به بررسی و نقد کلمات ابوالبرکات بغدادی اختصاص داده و فراز به فراز کلمات وی را نقل و نقد می‌کند و چه بسا آن فراز از عبارت که از خصم نقل شده و متمسک برخی قرار گرفته که ریشه شبهه را به سهروردی نسبت بدهند، کلمات ابوالبرکات باشد؛ چرا که سهروردی همانند همین سخن را در آغاز همین فصل نقل و نقد می‌کند، و در چندین جا از ابوالبرکات با کلمات تحقیر آمیز یاد می‌کند و این جا هم یکی از همان موارد است. حال اگر ما با ملاصدرا هم‌صدا شویم و بگویم سهروردی در آثار خود به این گونه شبهات پرداخته، بله این سخن درستی است، ولی اگر از زاویه منفی نگاه کنیم و شیخ را نیز از باورمندان این سخن بدانیم جفا در حق وی کردیم؛ چرا که او این جا و در کتاب التلویحات در مقام نقل این گونه سخنان است و از این رو در صدد ابطال آن‌هاست، و از این رو سهروردی عبارت آن‌ها را با این جمله شروع می‌کند: «يقول الخصم» ستیزه جویان می‌گویند و از صراحت و سیاق عبارات شیخ به خوبی قابل فهم است که وی در مقام نقل و ردّ است و نه در مقام اثبات دیدگاه خود که برخی بی تحقیق چنین گفته‌اند. اگر قرار باشد هر نقلی را این گونه به ناقل آن نسبت دهیم کتاب الأسفار و صدها کتاب معتبر فلسفی دیگر پر از این گونه نقل‌هاست. اگر کسی بایستة نقد این گونه نقل‌هاست خود ملاصدرا بیشتر از دیگران سزاوار این نوع نقدهاست؛ چرا که الأسفار الأربعة پر از نقل قول‌هایی است که وی بی آن‌که نامی از صاحبان اقوال ببرد آن‌ها را نقل کرده به گونه‌ای که اسفار از این گونه عبارت‌ها موج می‌زند. یکی از این موارد همین عبارتی است که

جریان شناسی «شبهه ابن کتونه» و چگونگی انتساب آن به شیخ اشراق / ملکی ۱۴۳

از دوانی بی آن که اشاره بکند این عبارت از دوانی است با تصرّفات بی مورد خودش که همان نسبت دادن آن به سهروردی است، نقل کرده است. از این رو، ساحت سهروردی بری از گونه کلمات بی اساس است.

### نتیجه گیری

در نتیجه آن عبارتی که ملاصدرا، ملاهادی سبزواری و آقاعلی حکیم و تنی چند دیگر از حکما «لَمْ لایجوز أن تکون هُنَاک...») نقل کرده اند در هیچ یک از آثار سهروردی نیامده است، بلکه عین عبارت تا حدودی البته، در همان حدیث ابن هشام آمده است که طبرسی شیعه ولایتمدار نقل کرده و در کتاب های کلامی و حدیثی همانند این شبهات از معاندان فراوان آمده است و هیچ ارتباطی به آثار سهروردی ندارد. عبارت دومی که ملاصدرا از دوانی نقل کرده و دوانی هم آن را به ابن کتونه نسبت داده است، همانند آن در رساله ابن کتونه آن هم با تردید و عدم اطلاع از وجود براهینی علیه این سخن آمده است که همه نشانی داده شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## کتاب‌نامه

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۶)، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، تهران: انتشارات طرح نو.
- ابن کَمَوْنَه، عَزَّ الدَّوْلَه سَعْدِبن منصورى (۱۳۸۵)، اَزْلِيَّة النَّفْس و بَقَانِهَا، تحقيق و تصحيح: انسيه بُرْخَوَاه، تهران: كتابخانه موزه و مركز اسناد مجلس شورا.
- ابن كَمَوْنَه، عَزَّ الدَّوْلَه سَعْد بن منصور (۱۳۸۳)، تتقيح الابحاث الملل الثلاث، تحقيق و تعليق: عليبنقى منزوى، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگى و دانشگاه تهران.
- آل كاشف الغطاء، محمدحسين (۱۴۲۶)، الفردوس الأعلى، تعليقات: سيدمحمدعلى قاضى طباطبايى، قم: انتشارات انوار الهدى.
- دشتكى شيرازى، غياث الدين منصور (۱۳۸۲)، اِشراق هياكل النور لكشف ظلمات شواكل الغرور، تحقيق و تقديم: على اوجبى، تهران: ميراث مكتوب.
- دوانى، جلال الدين محمد (۱۳۸۱)، سبع رسائل، تحقيق و تعليق: سيّاحمد تويسركانى، تهران: نشر ميراث مكتوب.
- دوانى، جلال الدين محمد (۱۴۱۱)، ثلاث رسائل و بذيله رسالة هياكل النور، تحقيق و تصحيح: سيّد احمد تويسركانى، مشهد: بنياد پژوهش‌هاى اسلامى.
- سبزوارى، هادى (۱۳۷۹): شرح منظومه، تحقيق و تصحيح: حسن زاده آملی، تهران: انتشارات ناب.
- سهروردى، شهاب الدين يحيى (۱۳۸۰)، مجموعه مصنّفات شيخ اشراق، ج ۱، تحقيق و تصحيح: هانرى كُربن، تهران: پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگى.
- سهروردى، شهاب الدين يحيى (۱۳۹۴)، الحكمة الاشراقية، ج ۳، كتاب التلويحات اللوحية و العرشية، تحقيق و تصحيح: محمد ملكى (جلال الدين)، تهران: پژوهشگاه علوم انساني و انتشارات دانشگاه اديان و مذاهب.
- سهروردى، شهاب الدين يحيى (۱۳۹۶)، الحكمة الاشراقية، ج ۴، كتاب المقاومات و كتاب اللّمحات فى الحقائق، تهران: پژوهشگاه علوم انساني و انتشارات دانشگاه اديان و مذاهب.
- سهروردى، شهاب الدين يحيى (۱۴۰۰)، الحكمة الاشراقية، ج ۷، كتاب المشارع و المطارحات، تحقيق و تصحيح: محمد ملكى (جلال الدين)، قم: انتشارات دانشگاه اديان و مذاهب.
- شيرازى، صدرالدين محمد (۱۹۸۱م)، الأسفار الأربعة العقلية، به اهتمام: علامه طباطبايى، بيروت: دار احياء الاراث العربى.
- علامه طباطبايى، سيد محمدحسين (۱۳۷۵)، نهاية الحكمة، تحقيق: عباسعلى زارعى، قم: انتشارات نشر اسلامى.
- مدرّس زنوزى تهرانى، آقا على (۱۳۷۸)، مجموعه مصنّفات حكيم مؤسس آقا على حكيم، تحقيق و تصحيح: محسن كديور، تهران: روزنامه اّطلاعات.
- مصباح يزدى، محمدتقى (۱۳۸۳)، شرح الأسفار الأربعة، جلد اوّل، جزء دوّم، قم: مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى (ره).